

تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام
(نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی سابق)
(نشریه علمی - پژوهشی)

به موجب نامه شماره ۸۹۰۳/۱۱۰۲۱۹۷۵ مورخ ۱۳۸۹/۷/۶ وزارت علوم، این نشریه دارای درجه
اعتباری علمی و پژوهشی است.
صاحب امتیاز: دانشگاه تبریز
مدیر مسئول: دکتر رضا سکوتی
سرمدیر: دکتر محمدامیر شیخ نوری
مدیر داخلی: دکتر ناصر صدقی

اعضای هیأت تحریریه:

دکتر د. وود اصفهانیان:	استاد دانشگاه تبریز
دکتر عبدالرسول خمراندیش:	دانشیار دانشگاه تبریز
دکتر غلامحسین زرگری نژاد:	دانشیار دانشگاه تهران
دکتر محمدامیر شیخ نوری:	استاد دانشگاه الزهر*
دکتر حسین میرجعفری:	استاد دانشکده اصفهان
دکتر جلیل نائین:	دانشیار دانشگاه تبریز
دکتر غلامرضا وطن دوست:	دانشیار دانشگاه تبریز

همکاران علمی این شماره:

دکتر د. وود اصفهانیان، دکتر محمدنقی اعظمی، دکتر کبیر بهجت، دکتر مسعود بیات، دکتر غلامعلی
یانسنزاده، دکتر محمدعلی برنجو، دکتر حسن حضرتی، دکتر محمدامیر شیخ نوری، دکتر میراسدالله
صالحی، دکتر ناصر صدقی، دکتر باقر صدیقی، دکتر ذکرائه محمدی، دکتر جلیل نائین.

○ ویرایشی فارسی: خدیجه پورزین

○ ویرایش انگلیسی: دکتر ناصر صدقی

○ مدیر اجرایی: ناهید عیسی زاده

○ نایب‌مسئول: سیرین زمانی

○ تویت انتشار: دو فصلنامه

○ قیمت این شماره: ۱۰۰۰۰ ریال

○ شمارگان: ۳۰۰ نسخه

○ چاپ و ایتوکرافی: انتشارات دانشگاه تبریز

Email: tabrizhistory2011@gmail.com

نشانی: تبریز، بلوار ۲۹ بهمن، دانشگاه تبریز، دانشکده علوم انسانی و اجتماعی
کد پستی: ۵۱۶۶۶۱۶۴۷۱ شماره تلفن: ۲۲۹۲۲۶۲ - ۴۱۱ - نمایان: ۱۳ - ۲۳۵۶۰ - ۴۱۱
* مسئولیت صحت مطالب مقاله‌ها با نویسندگان است.

طرح روی جلد برگرفته از عوین کاشی‌های معرق مسجد کبود [جهان‌ساز] تبریز است.
این مسجد به دلیل رنگ لاجوردی کاشی‌های به کار رفته در آن به فیروزه جهان اسلام شهرت دارد.

حیات اجتماعی - فرهنگی کرامیه طی سده‌های ۷-۴ ه‍.ق

هادی وکیلی^۱

انسیه حسینی شریف^۲

چکیده

کرامیه از فرق کلامی تسنن، همزمان با اوج انشعاب‌ت و ظهور فرق مذاهب اسلامی، در قرن سوم هجری در خراسان شکل گرفت. به نظر می‌رسد خصوصیت بارز مذهب کرامیه، تزهّد و صوفی‌نمایی مؤسس و پیروان آن تأثیر خاصی در روند رشد و گرایش به آن داشته است. تذخّل و تزاحم این فرقه با دیگر فرق مذهبی در مسائل اعتقادی و اجتماعی، بویژه در جذب پیروان، باعث درگیری و تضاد با برخی گروه‌های مذهبی از جمله حنفیان، شافعیان، شیعیان و صوفیان شد. در مقاله پیش‌رو این برخوردها، همچنین زمینه‌ها و علل رشد و سپس افول کرامیه در برخی شهرهای خراسان، طی سده‌های چهارم تا هفتم هجری مورد بحث و تحلیل تاریخی قرار خواهد گرفت.

واژه‌های کلیدی: کرامیه، تسنن، خراسان، نیشابور، هرات، غور.

۱ - استادیار دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده ادبیات دکتر علی شریعتی، گروه تاریخ، vakili355@yahoo.com

2 - دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه شیراز، ensichh@yahoo.com

مقدمه

مقطع زمانی قرن سوم و چهارم در تاریخ مذاهب اسلامی اهمیت خاصی دارد. زیرا در این دوره مذاهب و فرق مختلفی در قلمرو دولت‌های اسلامی فرست ظهور یافتند. به ویژه در خراسان که مسیر آمد و شد فرزوان و پایگاه حضور عثمانی بزرگ بود و شکوفایی علمی و فرهنگی آن با عراق که مرکز دستگاه خلافت بود، رقابت می‌کرد. فرقه‌های مذهبی خاصی به صحنه آمد و رشد کرد. از جمله این فرقه‌ها مذهب کرامیه بود که در قرن سوم ایجاد شد و تا زمان حمله مغول، گروه مذهبی فعال و پرطرفدار در برخی از مناطق خراسان از جمله نیشابور و هرات بود. در این نوشتار، ویژگی‌ها، عملکردهای اجتماعی و عقیدتی، تعامل و تقابل این فرقه یا حکومت‌ها و دیگر فرق مذهبی و همچنین نشین آنها در عرصه‌های علمی و فرهنگی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

مذهب اعتقادی و فقهی کرامیه

کرامیه از مذاهب کلامی و اعتقادی تسنن بشمار می‌رود که در قرن سوم هجری در خراسان ظهور کرد. مؤسس آن، ابو عبدالله محمد بن کرام سیستانی (متوفی ۲۵۵ هـ.) بود. وی در خراسان حدیث را بیشتر از احمد بن عبدالله جوبباری و محمد بن تمیم فاریابی گرفت. با هم آنان که گفته شده از کتابین و جاعلان حدیث بوده‌اند (ابن جوزی، ۱۳۱۵: ۸۵/۷ - ۸۴).

شهرت محمد بن کرام به سبب پرهیزگاری و زندگی زاهدانه‌اش بود و بعدها نیز پیروان او مشهور به زهد و پارسایی بودند و خانقاه‌های بسیاری در خراسان داشتند. وی به دلیل اظهار برخی عقاید خاص بویژه درباره توحید، از زادگاهش سیستان تبعید شد و به غرجستان رفت و در آنجا به تبلیغ عقایدش پرداخت. ظاهر پارسایانه و زهد و تعبد او باعث شد که عده بسیاری از طبقات پایین جامعه به آئین او جذب شوند و حتی بسیاری از غیر مسلمانان بدست او اسلام آورند. مردمان شهرهای ولایت غرجستان از جمله شومین و آقشین در زمره پیروان وی درآمنند. وی در هرات نیز به تبلیغ آئینش پرداخت اما در آنجا ابوسعید دارمی از میلغان

شافعی، علیه وی قیام نمود و مردم شهر او را اخراج نمودند (سبکی، ۱۳۸۲: ۳۰۲/۲). ابن کرام در زمان حکومت محمد بن طاهر بن عبدالله بن طاهر به همراه پیروانش به نیشابور رفت و در آنجا نیز به تبلیغ این مکتب پرداخت و بسیاری از روستائیان و کشاورزان شهر نیشابور به مذهب او گرویدند (بغدادی، ۱۳۳۳: ۲۲۱-۲۲۰؛ اسفراینی، ۱۳۷۴: ۹۹). محمد بن طاهر او را به جهت عقایدش درباره تشبیه و تجسیم خداوند، مدتی حبس نمود و زمانی که آزاد شد به نواحی شام رفت. سپس به نیشابور بازگشت و دوباره چندین سال محبوس بود. وی در سال ۲۵۱ هـ از نیشابور خارج شد و در سال ۲۵۵ هـ در بیت المقدس وفات یافت (ابن جوزی، ۱۴۱۵: ۸۵/۷ - ۸۴). کتاب «عذاب القبر» مهم‌ترین اثر وی بوده که در آن، عقاید مربوط به تشبیه و تجسیم خداوند و مباحث جنل‌برانگیز درباره ذات و صفات و کیفیت خداوند وجود داشته است (اسفراینی، ۱۳۷۴: ۱۰۰).

محمد بن کرام، مانند صوفیه مریدانی داشت. با اصحاب خویش مسافرت می‌کرد و به وعظ و ذکر و تعلیم و تبلیغ می‌پرداخت. وی زاهد، عارف و متکلم بود. تعلیم او متأثر از تعلیم صوفیان بوده حتی طریقه او یک نوع تصوف به شمار می‌آمد. در بین متصوف عصر، یحیی بن معاذ (متوفی ۲۵۸) و ابراهیم خواص (متوفی ۲۹۱) ظاهراً منسوب به طریقه وی بودند. یحیی بن معاذ به شیوه کرمیان وعظ می‌کرد و او را یحیی واعظ می‌خواندند. طریقه ابراهیم خواص نیز تا حدی نشان از ارتباط وی با کرامیان دارد (زرین کوب، ۱۳۵۷: ۴۸-۴۹).

در تقسیم‌بندی‌های کتب فرق، کرامیه جزو صفاتی محسوب می‌شوند؛ زیرا اثبات صفات می‌کردند ولی با استناد به برخی آیات و روایات در ثابت کردن صفات به جسمیت و به تشبیه خداوند قائل می‌شدند. آنان خود را مشبهه نمی‌دانستند و می‌گفتند که منظورشان از جسم خداوند، جوهر آن است. خداوند «واحدی الذات» و «واحدی الجوهر» است و بر عرش استقرار دارد. آنان درباره ایمان به نظریه مرجئه نزدیک بودند که می‌گفتند ایمان تنها اقرار به زبان است نه تصدیق به قلب یا عمل. درباره امامت به اجماع امت معتقد بودند و بیعت با دو امام در دو سرزمین را جایز می‌دانستند و گویا منظور آنها ثابت کردن امامت معاویه در شام و اثبات امامت حضرت علی (ع) در عراق بود (بغدادی، ۱۳۳۳: ۲۲۱ و ۲۲۹-۲۳۰؛ شهرستانی، ۱۳۵۸: ۱۳۷/۱ و ۱۴۱ و ۱۴۳).

محمد بن کرام دیدگاه‌های فقهی خاصی نیز داشت. چنان که کرامیه در گرایش فقهی دو شاخه می‌شدند. بیشتر آنها پیرو مذهب ابوحنیفه بودند و عده دیگر از فقه ابن کرام تقلید می‌کردند. بنابراین آنها دو گروه کرامی حنفی و کرامی خالص خوانده می‌شدند (مرتضی رازی، ۱۳۱۳: ۷۵-۷۶).

برخی از محققان معاصر بر این باورند که درباره نظریات و آرای که در منابع به کرامیه نسبت داده شده، باید با احتیاط نگریست؛ زمانی که کرامیه از قدرت اجتماعی برخوردار شد، گروه‌های مذهبی بعد از ایشان با تمام قوا به محو اندیشه‌ها و آثار آنان پرداختند. به ویژه بزرگ‌ترین دشمنانها در حق ایشان این بوده که آنها اهل تشبیه و تجسیم‌اند. از آنجا که هیچ یک از آثار کرامیه مستقیماً باقی نمانده است، ارزیابی نهایی این اتهام به آسانی ممکن نیست. به ویژه آن که خود کرامیه بعد از محمد بن کرام در تحول تاریخی‌شان از مبانی اولیه این مذهب دور شدند (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۳-۱۳۷۴: ۳۰-۳۱). بنابراین نمی‌توان به نقل منابعی که همه ضد کرامی هستند چندان اعتماد کرد. شفعی کدکنی به یک اثر مهم در حوزه تفسیر عرفانی قرآن براساس مذهب کرامی با عنوان «الفصول» نوشته ابوحنیفه عبدالوهاب بن محمد از علمای قرن ۵ و ۴ اشاره می‌کند که در آن برخی سخنان و آرای محمد بن کرام آمده است. به نظر شفعی کدکنی از این سخنان برمی‌آید که وی عارفی همانند یازید بسطامی بوده است و این دلیلی بر ناروا بودن آنچه در کتاب‌های مثل و نحل درباره او و فرقه او گفته شده، می‌باشد (شفعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۵).

با دقت در زندگی محمد بن کرام، مؤسس این مکتب، چگونگی انتشار این مذهب نیز آشکار می‌شود. وی همچنان که مؤسس مذهب بود، منبع و ناشر آن نیز بشمار می‌رفت. با توجه به این که او مسافرت‌هایی به برخی مناطق اسلامی داشت، این مذهب در آن مناطق گسترش یافت؛ از جمله در بیت‌المقدس عده زیادی طرفدار عقاید ابن کرام بودند. در قسطنطنیه نیز پیروانی داشت (ابن جوزی، ۱۴۱۵: ۷ / ۸۴ - ۸۵). اما در ایران، منطقه ماوراءالنهر و خراسان، مرکز اصلی فعالیت این گروه بود؛ از جمله در شهرهایی چون هرات و غور و غرjestان و نیشابور، پیروان بسیاری یافت و تا چند قرن، پس از مذهب حنفی و شافعی

سومین فرقه مذهبی عمده در خراسان بود. بغدادی و اسفراینی، کرامیه را به سه فرقه فرعی تقسیم کرده‌اند: حقائقیه، طرائقیه، و اسحاقیه (بغدادی، ۱۳۳۳: ۲۲۰؛ اسفراینی، ۱۳۷۴: ۹۹). اما شهرستانی آنها را شش فرقه و فخرالدین رازی هفت فرقه می‌داند (شهرستانی، ۱۳۵۸: ۱/۱۳۷؛ فخررازی، ۱۴۱۳: ۶۵). احتمالاً کرامیان با گذشت زمان انشعابات بیشتری هم یافته‌اند.

رشد و گسترش کرامیه

دامنه نفوذ کرامیه پس از ظهور در قرن سوم هجری در قلمرو خراسان، به سرعت گسترش یافت، به طوری که در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به اوج خود رسید و این فرقه به قدرت سیاسی و اجتماعی قابل ملاحظه‌ای دست یافت. مدون‌نگ، یکی از دلایل رشد و توسعه این فرقه را سازماندهی و ایجاد نهاد خانقاه و مدرسه می‌داند که کرامیان بنیان‌گذار آن محسوب می‌شدند (مدلونگ، ۱۳۷۷: ۸۰). مقدسی، وجود خانقاه‌های کرامیه در برخی از شهرها را گزارش کرده و خانقاه را مختص کرامیه دانسته است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۴/۲). مالامود معتقد است که کرامیه بر اصلاحات اخلاقی و اجتماعی تأکید می‌ورزیدند. آنها مردم را به داشتن زندگی زاهدانه، مانند خود دعوت می‌کردند. یکی از دلایل ایجاد خانقاه‌ها و انتخاب شیوه زندگی دسته‌جمعی، عدم اجبار پیروان به کار و فعالیت برای امرار معاش بود تا بدین طریق بتوانند تمام وقت به عبادت و ریاضت بپردازند. درآمد آنان از طریق صدقه و بخشش مردم بود. به سبب تأکیدی که آنها درباره زندگی ریاضت‌گونه و برابری اجتماعی داشتند، بسیاری از روستائیان و افراد کم‌درآمد جامعه به این مذهب روی آوردند (مالامود، ۱۳۷۹: ۸۰۰).

زهد و تقوای پیشوایان کرامیه عامل مهمی در جذب مردم محسوب می‌شد. مقدسی درباره کرامیان به خصوصیات چون «برهیزکاری، تعصب، پستی و گدایی» اشاره می‌کند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۵۸۷) که نشان‌دهنده ویژگی‌ها و خصوصیات اعتقادی و اجتماعی آنان می‌باشد. بسیاری از پیروان کرامیه کسانی بودند که به تازگی و در اثر تبلیغات این فرقه به اسلام گرویده بودند. زیرا صوفی‌گری و زهد پیشوایان و مبلغان آنان، عامل جذب غیر مسلمانان بود. مقدسی هر جا از کرامیه و حضورشان در مناطق مختلف اطلاع داده عمدتاً از

جاذبه ضریقه آنها سخن گفته است (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۳/۲-۴۷۴). این جاذبه به گسترش اسلام در نواحی تحت تبلیغ کرامیه کمک بسیار نمود. چنان که در اثر تبلیغات و تلاش‌های ابویعقوب اسحاق بن محممشاد یکی از پیشوایان کرامیه در قرن چهارم هجری، گروه بسیاری از غیرمسلمانان از جمله حدود پنج هزار نفر به دست او مسلمان شدند (حکیم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۲۲۴). وی جد خاندان محممشاد در نیشابور بود که رهبری کرامیه نیشابور تا مدت‌ها در دست این خاندان باقی بود. این گزارش میزان جاذبه کرامیه را نشان می‌دهد. در واقع فرقه کرامیه به گفته فرای، نهضت تبلیغی جدیدی بود که به تبلیغ اسلام و گرایش به آن و نیز به استفاده از سلاح برهان و جدل در کلام، کمک فزونی نمود (هر چند قبل از آنها مرجئه و معتزله در کلام پیشی داشتند). بنابراین کرامیه نیرویی در گسترش و توسعه کلام و فلسفه ایجاد نمود و اسلام را در زمینه‌های گوناگونی رشد داد (فرای، ۱۳۵۸: ۱۵۵).

ضریقه کرامیه بیشتر در همان مناطقی که تبلیغ محمد بن کرام صورت گرفت گسترش یافت؛ از جمله شهر هرات و غور و نواحی اطراف آنها و شهر نیشابور و شهرکها و روستاهای واقع در مسیر بین نیشابور و هرات مانند بوزجان جام، همان مسیری که این کرام خود آن را پیموده بود (نظام عقلی، ۱۳۳۷: ۱۸۷). البته غیر از این مناطق، شهرهای دیگری چون فرغانه، ختل، جوزجانان، مرو رود و سمرقند نیز به این مذهب گرایش نشان دادند (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۷۳/۲-۴۷۴). نام این شهرها نشان‌دهنده گسترش فاین ملاحظه کرامیه در خراسان می‌باشد. اما مهمترین شهری که کرامیان در آن نفوذ گسترده‌ای داشتند و شور و فعالیت مذهبی و اجتماعی‌شان در آنجا به اوج خود رسید، نیشابور بود شهری که در این دوره کانون فعالیت‌های مذهبی فرقه مختلف اسلام شده بود. کرامیان در این شهر طی قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به قدرت سیاسی و اجتماعی خاصی دست یافتند.

جدال کرامیه با دیگر مذاهب اسلامی

با رشد روزافزون مذهب نوظهور کرامیه، مذاهب کلامی و فقهی مطرح در این دوره چون موقعیت خود را در خطر می‌دیدند، به مخالفت با این مذهب پرداختند. کرامیه نیز که در این دوره از قدرت اجتماعی و مذهبی زیادی برخوردار بود، به جدال با مذاهب و فرقه‌های

معاصر خود پرداخت. اشعری‌ها که بیش از این در بحث صفات خداوند با مشبهه به شدت مخالفت ورزیده بودند، اینک در رویارویی با کرامیان به سبب آن که ایشان را نیز دارای باورهای تشبیهی و تجسیم‌ی درباره‌ی خداوند می‌دیدند، به سختی با آنان درگیر شدند و حتی آنان را کافر شمردند (اسفراینی، ۱۳۷۴: ۹۹). در ضمن اشاعره نیز چون در مرحله‌ی رشد و گسترش خود بودند، کرامیه رقیب بزرگی برای آنها محسوب می‌شد. برخوردها و مناظراتی که بین آنها روی داده است، نشانگر این رقابت و درگیری بین آنها می‌باشد. به ویژه اینکه هر دو فرقه کرامیه و اشاعره در کلام و در به کارگیری برهان و حجت توانا بودند. برخی از علمای بزرگ اشعری در خراسان طی مجالس مناظره‌ای به دفاع از عقاید اهل سنت (اشعری) در مقابل کرامیه پرداخته‌اند، از جمله ابواسحاق اسفراینی منکلم مشهور اشعری که از بزرگترین مبلغان این مذهب نیز به شمار می‌رفت، در حضور سلطان محمود غزنوی با کرامیه مناظره سختی کرد و آنها را به شدت منکوب و مردود نمود (اسفراینی، ۱۳۷۴: ۱۰۰) و نمونه‌ی دیگر، مناظره‌ای است که عبدالقاهر بغدادی با ابن‌مهاجر کرامی در حضور سپهسالار ابوالحسن سیمجوری انجام داده است (بغدادی، ۱۳۳۲: ۱۶۴). مورد دیگر درگیری‌هایی بود که ابن‌فورک اشعری در نیشابور با کرامیه داشت و آزاری که از آنها متوجه او شد تا جایی که توسط آنان و احتمالاً از سوی ابوبکر محمشاد به «رفض» متهم شد. به همین سبب سلطان محمود وی را به غزنه دعوت نمود و مناظراتی بین او و کرامیان رخ داد که براساس منابع وی هنگام بازگشت از غزنه به نیشابور در راه توسط کرامیه مسموم شد و درگذشت (ابن عساکر، ۱۴۲۰: ۱۷۹-۱۸۰). همچنین ابوعبدالله، حاکم نیشابور، فقیه شافعی و محدث بزرگ خراسان از این فرقه آزار بسیار دید. چنان که مبر وی را شکستند و حتی مانع خروج وی از عزلت‌نشینی شدند تا بتواند برای ایراد وعظ و حدیث در مسجد حضور یابد. به عقیده سبکی وی بیشتر به این جهت از سوی کرامیه دچار سختی و محنت شد که احادیثی را نقل می‌کرد که دلخواه آنان نبوده است (سبکی، ۱۳۸۳: ۱۶۳/۴).

کرامیان یا حنفیان نیز درگیری‌هایی داشتند؛ چنان که قاضی صاعد، رئیس حنفیان نیشابور در زمان ابوبکر محمشاد کرامی در حضور سلطان محمود و کرامیه، بسیاری از عقاید آنان به خصوص عقیده کرامیه درباره تشبیه و تجسیم خداوند را مطرح نمود و ابوبکر

محمضاد را به مشبهی بودن متهم نمود. هر چند ابوبکر این اتهام را از خود دور کرد ولی جنال و درگیری آن دو بعد از آن بیشتر شد. چنان که ابوبکر نیز در مجلسی دیگر قاضی صاعد را به اعتزال متهم کرد. البته سلطان محمود با برپایی مجلس مباحثه و مناظره‌ای در حضور قاضی‌القضات به این اتهام رسیدگی نمود که در نتیجه از قاضی صاعد رفع اتهام شد. اما قاضی از آن پس بیشتر خلوت گزید و به عبادت مشغول گردید و قضاوت را بر عهده فرزندان و گذاشت (جرقادقانی، ۱۳۴۵: ۳۹۵-۳۹۷). به نظر می‌رسد درگیری‌های وی با کرامیه در این مسأله بی‌تأثیر نبوده است. این امر نشان‌دهنده پیروزی کرامیه در این مقطع از زمان است که گروه‌های رقیب آنان منزوی شدند و پایگاه‌های اجتماعی و سیاسی خود را به نفع کرامیه از دست دادند.

ابوبکر محمد بن اسحاق با شیعیان نیز به دشمنی می‌پرداخت. وی در این مورد سرسختی زیادی نشان می‌داد. چنان که به گفته عتبی، بسیاری از روافض را مکه کرد و بدین سبب موقعیت و مقام او نزد حکومت افزایش یافت (جرقادقانی، ۱۳۴۵: ۳۷۰). همچنین به دستور وی مسجد جدید شیعیان در نیشابور خراب گردید (صریفی، ۱۴۰۳: ۱۳). دربر خورد با شیعیان کار کرامیه راحت‌تر بود. زیرا شیعیان نزد حاکمان موقعیت و جایگاهی نداشتند و در جامعه نیز در اقلیت بودند.

کرامیه هر چند گرایش‌های صوفیانه داشتند، اما با برخی از صوفیان نیز به مخالفت برخاستند؛ به ویژه زمانی که ابوسعید ابوالخیر، صوفی معروف این عصر، وارد نیشابور شد و بسیاری از مردم به وی روی آوردند. رؤسای دیگر گروه‌ها و مذاهب از جمله کرامیه وی را قدرت‌جویی در مقابله خود دیدند و با او مخالفت کردند و حتی اعتراض خود را به سلطان محمود غزنوی رساندند تا به این امر رسیدگی کند (ابن منور، ۱۳۶۶: ۶۸ و ۶۹ جمال‌الدین ابوروح، ۱۳۶۶: ۵۸-۶۰).

زرین کوب درباره ابوسعید معتقد است که وی اولین صوفی است که سماع و غزل را در خراسان بین صوفیه رواج داد. او مجالس سماع زیادی به راه می‌انداخت و بدین وسیله پیروان زیادی جذب کرد. اما همین امر موجب تحریک خشم و ناراضی‌ت‌ی علمای شهر به

ویژه حنفیان و دیگر صوفیان شد و کار به شکایت نزد سلطان محمود کشید (زرین کوب، ۱۳۵۷: ۶۱-۶۲).

با وجود این که در برخی منابع به درگیری بین صوفیان و کرامیه، به ویژه در زمان ابوسعید ابوالخیر اشاره شده است، اما درجای دیگری - البته با فاصله زمانی چند دهه - از روابط مسالمت‌آمیز صوفیان و کرامیه سخن رفته است. کتاب «مقامات ژنده‌پیل» که به شرح کرامات ابونصر احمد جام، صوفی معروف قرن ۶ و ۵ می‌پردازد، گزارش‌هایی از زیارت و شیفتگی شیخ جام به برخی از زاهدان کرامی قبل از خود به ویژه محمدبن کرام آورده و مطالبی دربارهٔ تعظیم و تکریم برخی از بزرگان کرامی نسبت به شیخ جام ارائه کرده است (غزنوی، ۱۳۴۵: ۱۱۳-۱۱۴ و ۲۴۹-۲۵۰). برخی از این حکایات جالب توجه است؛ از جمله این که صوفیان و برخی بزرگان مذهبی به زیارت مزار محمشاد و برخی بزرگان کرامی مانند اسحاق بن محمشاد و استاد امام احمد یجستانی می‌رفته‌اند (همان: ۱۹۷ و ۲۴۷-۲۴۹). در این حکایات اعتقاد به برخی کرامات دربارهٔ زادگاه محمدبن کرام در سیستان و یا مزار دیگر کرامیان نیز دیده می‌شود (همان: ۱۹۵-۱۹۶ و ۱۹۷) که نشان‌دهندهٔ تعلق خاطر جامعه آن عصر به اسلاف کرامیه و محبوبیتی بوده که تا این زمان در بین مردم کسب کرده بودمانند.

شقیعی کدکنی در مقاله‌ای با عنوان «روابط شیخ جام با کرامیان عصر خویش» با آوردن چنین حکایاتی بیان می‌کند که این داستان‌ها از روابط نزدیک شیخ جام با جامعه کرامی خبر می‌دهد، البته وی خاطر نشان می‌کند که شیخ جام کرامیان معاصر خود را قبول نداشته ولی کرامیان اولیه را 'نمونه‌ای از اولیا دانسته است. شقیعی علت برخی تعارضات شیخ جام با کرامیان معاصرش در ناحیه بوزجان حام را به سبب انحرافاتی می‌داند که اینان نسبت به اصول اولیهٔ محمدبن کرام داشتند (شقیعی کدکنی، ۱۳۷۴-۱۳۷۳: ۴۰ و ۴۲).

با توجه به این که کرامیه هم جزو صوفیان به شمار می‌رفتند، تعامل متفاوت کرامیان و دیگر صوفیان طی دو دوره با ابوسعید ابوالخیر و شیخ احمد جام چند دلیل داشته است: یکی عملکرد متفاوت دو گروه بود؛ زمانی ابوسعید به سبب رواج سماع بین صوفیان، مطرود

کرامیه و دیگر گروه‌ها گردید. اما در زمان شیخ احمد جام به دلیل طریقه معتدل و تعظیم متقابل او نسبت به بزرگان کرامیه خود نیز مورد تکریم و تعظیم قرار گرفت. عامل دیگر جایگاه و موقعیت اجتماعی متفاوت کرامیه طی این دوره بود؛ در زمان ابوسعید، کرامیه موقعیت برتری را دارا بودند و صوفیان را رقیبی برای خود می‌دیدند. بنابراین برخورد خصومت‌آمیزی یا آنان در پیش گرفتند. اما در زمان شیخ احمد جام، کرامیه دیگر قدرت اجتماعی قابل توجهی نداشتند و بنابراین روش مسالمت‌آمیزتری برگزیدند. در ضمن تعظیم و تکریم بزرگان در گذشته کرامی به عنوان زاهد و عارف فقط برای عده خاصی از زاهدان و صوفیان زمان مطرح بوده و عمومیت نداشته است چنان که حتی صوفیان غیرکرامی نیز چندان جایگاهی در نزد بقیه مذاهب نداشتند. در برخی حکایات نیز اشاره شده که حتی «ولیان» اتباع صدرالدین علی هیصم نیشابوری، رهبر کرامیان نیشابور، اعتقادی به شیخ احمد جام نداشتند. از باب نمونه در حکایتی آمده است که امام علی هیصم نیشابوری از ترس اینکه «ولیان» با وی به خصومت برخیزند، در مجلس برخلاف میلش شیخ احمد جام را دعا نگفته است (غزنوی: ۱۳۴۵، ۲۴۹-۲۵۰). در حکایت دیگر نیز آمده است: «دیگر روزی امام علی هیصم گفت: بقا یاد شیخ الاسلام را که این ولیان مرا می‌گویند که تو چه دینمای از وی (شیخ احمد جام) که او را چندین تواضع می‌نمای؟ و ترا در عالم بانگ و بارنامه و شادگردان بسیار است و این شینی باشد عظیم ...» (همان: ۱۱۳-۱۱۴). در اینجا اتباع امام علی هیصم بر او اعتراض داشته‌اند که تو با این مقام چرا در برابر شیخ جام فروتنی می‌کنی و این امر برای فرقه کرامیه مایه تنگ است. بنابراین گمان می‌رود روابط کرامیه و صوفیان پیشتر موردی بوده است تا اینکه عمومیت داشته باشد.

جایگاه اجتماعی و فرهنگی کرامیه در نیشابور (عصر طلایی)

مذهب کرامیه در سراسر دوره ساسانیان در حال پیشرفت و رشد بود تا اینکه در اواخر دوره ساسانیان و ظهور غزنویان به اوج اقتدار خود رسید. در اوایل دوره سامانی این فرقه دارای نیروان فراوانی بود و جایگاه و موقعیت خوبی در جامعه کسب کرده بود و احتمالاً در بخارا پایتخت ساسانیان نیز نفوذ یافته بود و علمای مذاهب سنی آن زمان بویژه

حنفیان، کرامیه را رقیب و خطر جدی برای خود احساس می‌کردند و به نظر می‌رسد که در ترغیب حاکمان سامانی بر محکوم نمودن آنان مؤثر بودند. از این رو بود که کرامیه از جانب سامانیان طرد شدند و به طور رسمی به کفر متهم گردیدند. در کتاب *سواد الاعظم* که عقیده‌نامه رسمی سامانیان و عنمای آن دوره بود، کرامیه در شمار هفتاد و دو گروه مذهبی که اهل بدعت بودند، از همه بدتر و جاهلتر معرفی شده‌اند (نویسنده، گروه هفتاد و دو، حنفیان را اهل سنت و گروه نجات یافته می‌داند). در همین کتاب به احادیثی در رد این گروه از طرف پیامبر استناد شده است. نویسنده، کرامیه را به شدت مطرود دانسته و آنها را لعن و رد کرده است، به ویژه از نظر روابط اجتماعی تأکید زیادی بر عدم ارتباط با آنها نموده است؛ در یکی از این احادیث چنین آمده است: «... هر که ایشان را در یابد با ایشان نشیند و اگر ایشان سلام کنند جواب سلام مذهب و اگر بیمار شوند میرسد و اگر بمیرند بجزایزه ایشان حاضر نشوید و بدانچه کنند متابع ایشان نشوید...». به احتمال زیاد، تأکید در عدم ارتباط با کرامیه به دلیل جاذبه خاص رفتار صوفیانه و زاهدانه آنها بوده که افراد را سریع به طرف خود جلب می‌نمودند، چنان که زهد و پرهیزکاری کرامیه دامی قرض شده که مردم را به وسیله آن صید کرده و پیرو خود می‌نمودند (حکیم سمرقندی، ۱۳۴۸: ۱۸۶ - ۱۸۷).

به دلیل اینکه سامانیان، تعصب زیادی در دفع و مقابله عقلی با مذاهب غیررسمی نداشتند، کرامیه بدون تعرض خاصی به رشد و گسترش خود ادامه داد و در زمان غزنویان به مرحله‌ای از قدرت رسید که با دیگر مذاهب و گروه‌های عمده عصر، بویژه مذهب حنفی و شافعی و گروه صوفیان برای کسب قدرت و برتری و نفوذ در جامعه به رقابت می‌پرداخت. در این عصر، رهبر معروف کرامیه فردی از خاندان معروف محمشاد بنام ابوبکر محمد بن اسحاق بن محمشاد (متوفی ۴۲۱ هـ) بود که شهرت بسزایی یافت و دوران زندگی او عصر طلایی فرقه کرامیه بود. وی بعنوان «واعظ» و صاحب نظر در نزد سلاطین و «بسیط الجاه» معرفی شده است (صریفینی، ۱۴۰۳: ۱۲). ابوبکر محمشاد اعتبار و نفوذ فراوان و وجهه خاصی نزد سلاطین غزنوی یافت. در ابتدا نزد سبکتکین غزنوی مورد توجه خاص قرار گرفت و تحت تأثیر و جاذبه وی، سبکتکین به این مذهب گروید. دلیل این گرایش و دل بستگی، زهد و صوفی‌نمایی و کرامت کرامیه بویژه شخص ابوبکر بود که در سبکتکین

مؤثر واقع شد و باعث حمایت و جنبنداری وی از فرقه کرامیه گردید و ضمناً ابوبکر اسحاق نیز جایگاه والایی در حکومت غزنویان پیدا کرد و از آن زمان دوران اوج کرامیه یا عصر طلایی آنها آغاز شد (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۹۲).

مقام و منزلت ابوبکر محمد بن اسحاق در زمان سلطان محمود ثلوم داشت، بلکه بیشتر نیز شد. بنا به روایت عتیبی زمانی که لشکریان قراخانی به خراسان حمله کردند و سلطان محمود در جنگ موستان بود، قراخانیان ابوبکر محمد را با خود بردند. وی دین این امر را «غلو او در تعصب سلطان و غلبه اتباع او» دانسته که ترکان از او نایمن بودند. ابوبکر اسحاق در فرصتی مناسب از جنگ آنان گریخت و به نیشابور بازگشت و این گرفتاری وی باعث افزایش اعتبار و حرمت وی بویژه نزد سلطان گردید (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۹۲). رابطه نزدیک وی با سلطان محمود و کثرت پیروان کرامیه در نیشابور از نکات قابل توجه گزارش عتیبی است. از آن پس بود که وی به ایفای هر چه بیشتر نقش اجتماعی و مذهبی خاص در نیشابور پرداخت. در همین زمان است که ابوبکر محمشاد به عنوان رهبر کرامیه در نیشابور از طرف سلطان محمود به سمت ریاست شهر نیز برگزیده شد و کثرت اجتماعی و سیاسی کرامیه افزایش یافت. این امر در افزایش تعداد پیروان و طرفداران وی نیز قابل ملاحظه بود. چنان که بنا به گزارش ابن منور تعداد پیروان ابوبکر کرامی در نیشابور بیست هزار نفر بوده. در حالی که پیروان و اتباع قاضی صاعد حنفی را که بزرگترین مذهب پرتطرفدار در خراسان بود سی هزار نفر ذکر کرده است (ابن منور صیغی، ۱۳۶۶: ۷۲).

زمانی که ابوبکر محمشاد به ریاست شهر برگزیده شد، سلطان محمود نیز سیاست مبارزه با فرامضه، رواقض و معتزله را درون قلمرو خود به اجرا درآورد. گفته شده که ابوبکر محمشاد نیز به بهانه یافتن قرمطیان و رواقضی در نیشابور به اخاذی از مردم و ایراد اتهام به بسیاری از افراد می‌پرداخت و از کسانی که در معرض اتهام قرار می‌گرفتند حق سکوت می‌گرفت. او از همین شگرد در رقابت بین مذاهب مخالف خود یعنی مذهب حنفی و شافعی استفاده نمود و برخی از بزرگان این مذاهب را به رفض و اعتزال متهم کرد (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۹۲ و ۳۹۵).

با توجه به نفوذ کرامیه در زمان ریاست ابوبکر، مقامات و مناصب دیگری نیز به عهده کرامیه قرار گرفت. چنان که محتسب نیشابور در زمان ابوسعید ابوالخیر (از ۴۱۵ تا ۴۲۵ هـ. در نیشابور بوده) فردی کرامی بوده‌است (ابن منور، ۱۳۶۶: ۱۲۶). در اینجا این نکته قابل توجه است که با تغییر شرایط اجتماعی کرامیه و قدرت‌یابی آنان، بسیاری از عقاید و خصوصیات اولیه آنها به ویژه در بین رهبران و بزرگان شهری تغییر یافت؛ به خصوص نظریه زهد و کناره‌گیری از امور دنیوی و اشاعه و تبلیغ آن که مؤسس کرامیه محمد بن کرام، تأکید و توجه خاصی روی آن داشت و این نظریه از مشخصه دیانت کرامی محسوب می‌شد. اما در این دوره برخی سوادها نشان‌دهنده وجهه متفاوتی از این تگرش بود؛ همچون به عهده گرفتن مناصب عمده شهری و حکومتی و رقابت آنان با دیگر گروه‌ها بر سر قدرت و اخذی و رشوه گرفتن که مغایرت با عقاید اولیه را نشان می‌دهد. البته این مسأله در بین همه پیروان کرامیه مصداق نیافته بود.

تسلط و حاکمیت کرامیه دوام زیادی نداشت. چرا که این امر اعتراض و انتقاد دیگران را برانگیخت. تسلط کرامیان بر نیشابور و جلب حمایت سیاسی و نفوذ اجتماعی آنان موجب به خطر افتادن منافع دو گروه عمده مذهبی در نیشابور، یعنی مذهب شافعی و حنفی گردید و اختلافات و درگیری‌هایی را ایجاد کرد. آن دو گروه تلاش زیادی در به‌زیر کشیدن ابوبکر کرامی از منصب ریاست و قدرت داشتند. چنان که نقش قاضی صاعد حنفی در تبیین و تشریح مذهب کرامی نزد سلطان محمود و اتهام مشابهی بودن به ابوبکر کرامی در انزجار محمود از عقیده کرامیان مؤثر بود (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۹۴-۳۹۵). پس از این اعتراضات، سلطان محمود ریاست شهر را به ابوعلی حسن بن محمد بن عباس، معروف به خستک وزیر سپرد که تعصب مذهبی نداشت و از خاندان‌های با مکتب و ثروت نیشابور بود. وی توانست تا حدی اختلافات و کشمکش‌هایی را که بر سر قدرت و مناصب در نیشابور در جریان بود، از بین ببرد. بدین‌گونه قدرت فوق‌العاده کرامیه و دوره اوج و نفوذ اجتماعی و سیاسی آنان به پایان رسید (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۹۷-۳۹۸). بویژه زمانی که سلطان محمود خود از عقاید کرامیه رو گرداند و حتی به سرکوب آنها پرداخت، علمای بزرگ کرامی را به توبه واداشت و

مدارس و مجالس وعظ و تدریس آنها را ممنوع کرد و برخی از آنها را تبعید و برخی را خانه‌نشین کرد (جرفادقانی، ۱۳۴۵: ۳۹۵).

قدرت کرامیه بعد از این ماجرا در نیشابور به ضعف گرایید، البته تا زمانی که ابوبکر اسحاق محمشاد زنده بود هنوز جزء اعیان و بزرگان شهر محسوب می‌شد چنان که وقتی سلطان مسعود غزنوی از وی به نیشابور وارد شد، توجه خاصی به وی و چند تن از علمای مذاهب دیگر نمود (بیهقی، ۱۳۵۰: ۴۲). احتمالاً پس از مرگ وی (۴۲۱ هـ) بود که کرامیه پیشوای مهمی در نیشابور نداشت و از گردونه قدرت اجتماعی و سیاسی خارج شد و توسط دیگر گروه‌های بانفوذ به حاشیه رانده شد. هر چند تا اوایل سده ششم هنوز کرامیه به عنوان یک گروه مذهبی تلامذ داشت و برخی از علمای کرامی در نیشابور حضور داشتند و همچنان از اقتدار و نفوذ مردمی و سیاسی محدودی برخوردار بودند.

بر اساس گزارش منابع در نیمه دوم قرن پنجم، کرامیه در نیشابور دو طایفه بودند: هیصمیه که علم اصول کرامی را به روش محمد بن هیصم قبول داشتند و با هیصمیه هرات مرتبط بودند. هیصمیه بیشتر در هرات بودند و احتمالاً محمد بن هیصم نیز متعلق به این منطقه بوده است. گروه دیگر از کرامیان به تونیه معروف بودند (ابن ابی‌الوفاء، ۱۴۱۳: ۱۲/۵۵۶). تون منطقه‌ای در نزدیکی نیشابور بوده است. بسیاری از بزرگان و علمای کرامی نیشابور در این زمان متعلق به این منطقه بودند و تونی خوانده می‌شدند و در نیشابور به تدریس اشتغال داشتند (ابن منور، ۱۳۶۶: ۱۲/۵۵۶).

درباره روابط کرامیان و سلجوقیان در خراسان گزارشی مبنی بر اینکه از طرف سلجوقیان به طور رسمی مخالفت جدی با کرامیان صورت گرفته باشد یا تحت تنقیب و آزار قرار گرفته باشند، در اختیار نیست. ضمن اینکه دیگر فرق مذهبی نیز چندان درگیری با آنان نداشتند، چرا که در دوره اخیر از نفوذ و قدرت آنها به نسبت قرن پیش کاسته شده بود. البته در اواخر قرن پنجم در سال ۴۸۸ یا ۴۸۹ ق. بین کرامیان نیشابور با دیگر طوایف سنی یعنی شافعی و حنفی درگیری رخ داد. در این نزاع دو گروه علیه کرامیان با هم متحد شدند و ابوالمعالی جوینی شافعی و قاضی ابوسعید محمد بن احمد صاعدی حنفی، ریاست این دو گروه را به عهده

داشتند. به گفتهٔ ابن‌فندق آنان از بی‌هقی نیز درخواست کمک کردند و درگیری به جنگ شدیدی انجامید که خسارات و تلفاتی نیز به بار آورد. سرانجام حنفیان و شافعیان پیروز شدند و بیشترین صدمات به کرامیه وارد گردیدند مدارس کرامیه خراب شد و بسیاری از آنها کشته شدند. این واقعه آخرین تکان‌بوهای کرامیان بر سر قدرت و نفوذ در نیشابور را نمایان می‌کند (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۳۶۸-۳۶۹؛ ابن‌اثیر، بی‌تا: ۱۷/۲۲۸-۲۲۹).

عبدالغافر فارسی برخی از علمای بزرگ کرامی متعلق به قرن پنجم و ششم را در اثر خود ذکر کرده است که اکثر آنها را عابد و زاهد و کثیرالعبادة توصیف کرده است (صریفینی، ۱۴۰۳: ۸۶، ۱۳۸، ۲۰۸، ۲۲۳ و ۶۸۶). مثلاً وی از ابو عبدالرحمن عمر بن استاد ابوبکر محمد بن حسن، معروف به حامدی (م ۵۱۶ هـ) بعنوان عابد و زاهد کرامی نام برده و بیان کرده است که او به مرضی که به سبب زیادی سجده به او رسیده بود، درگذشت (همان: ۵۶۱).

کرامیان طی این دوره در علوم چون قرائات و علم ادب نیز معروف بودند. چنان که در منابع، بسیاری از آنها مقری و ادیب خوانده شده‌اند (همان: ۳۰۹، ۳۷۱، ۳۷۰ و ۵۶۱) و برخی از آنان به تدریس علم ادب اشتغال داشتند؛ مانند محمد بن صاعد ابونصر المعنی که ادیب و فاضل بود و در نیشابور به تأدیب مشغول بود (همان: ۹۰). همچنین برخی از خاندان‌های کرامی از ادبای مشهور زمان بودند؛ مانند اسحاق بن ابی‌الاسعد بن ابراهیم طرماحی که ادیب و فردی اصیل از خاندان ادبای مشهور بود (همان: ۲۲۵).

اقول کرامیه در نیشابور، اوج درهرات و غور

قرن ۶ را می‌توان دورهٔ اقول کئی کرامیه در نیشابور محسوب کرد. طبق گزارش ابن‌فندق در زمان وی از مدرسه‌ای که در اوایل قرن ۵، توسط ابوالقاسم عمرو برای کرامیان در نیشابور ساخته شده بود هیچ اثری باقی نمانده بود (ابن‌فندق، ۱۳۱۷: ۱۹۴-۱۹۵). احتمال دارد این مدرسه بر اثر درگیریها و منازعات بین فرق، خراب شده و به دلیل ضعف کرامیه بازسازی نگردیده بود.

عواملی که باعث محو و افول کرامیه در نیشابور شد عبارت بودند از: مخالفت و مبارزه فرق شافعی و حنفی با کرامیه؛ رشد روز افزون مذهب شافعی و گرایش کرامیه به این مذهب؛ گسترش تصوف و پیوند آن با شریعت که توانست خلاء عرفانی طالبان را پر نماید و جایگزین عرفان افراطی کرامیه شود؛ عدم حمایت سلجوقیان از کرامیه؛ تلقی خاص کرامیه درباره خلاء توحید یعنی اعتقاد به تشبیه و تجسیم خداوند که توانست جایگاه مستحکمی در مذهب اهل سنت به دست آورد و از سوی همین گروه حکم ارتداد یافت. البته احتمال می‌رود اتهامات گروه‌های مذهبی به کرامیه مبنی بر نسبت دادن برخی آرا و اندیشه‌ها به ایشان، آنها را متفور نموده و در ضعف و افول‌شان بی‌تأثیر نبوده است.

همچنین از عوامل اجتماعی طرد کرامیه در نیشابور به نظر می‌آید، نگرش متفی آنان به فعالیت اجتماعی و کار و تلاش برای امرار معاش بود که هر چند عده زیادی از طبقات سطح پایین جامعه آن را پذیرا شدند، ولی این مسئله در نیشابور که از مرکز عمده تجاری و کشاورزی در منطقه بود، نمی‌توانست چندان دوام بیاورد. از این رو دوره اوج کرامیه یا عصر طلایی آنان زودگذر و ناپایدار بود (ملامود، ۱۳۷۹: ۸۲ - ۸۳).

با وجود این که قدرت کرامیه در نیشابور به افول می‌گرایید، اما این طریقه در نواحی غور و غزنه و هرات همچنان تا یک قرن دیگر به صورت گروهی فعال و نیرومند باقی ماند. زمانی که سلطان محمود در سال ۴۱۱ هـ ناحیه غور را فتح کرد، مینغان کرامی را به آن ناحیه فرستاد تا مردم را به اسلام دعوت نمایند. جالب است که این امر زمانی روی می‌داد که وی از حمایت کرامیه در نیشابور دست کشیده بود اما چون هنوز این گروه به عنوان گروه پرطرفدار در این شهر بود و احتمال درگیری آنان با دیگر مذاهب زیاد بود، سلطان محمود سعی کرد بزرگان و علمای آنها را به ناحیه غور که هنوز رقیب مذهبی نداشت، متوجه نماید. بنابراین اسلام با عقیده کرامی در غور رشد یافت (ملامود، ۱۳۷۹: ۸۲-۸۳). این فرقه از حمایت سلاطین غوری نیز برخوردار بود. براساس گزارش منابع این دوره سلاطین غوری همگی دارای مذهب کرامی بودند (چوزجانی، ۱۳۴۲: ۱/ ۳۴۲) و حاکمان غوری باعث رواج و رونق مذهب کرامیه گردیدند.

کرامیه از لحاظ اجتماعی و مذهبی موقعیت مناسبی در این منطقه به دست آوردند. برخی از آنان مقام قضاوت را عهده‌دار شدند؛ از جمله قاضی مجدالدین عبدالمجید بن عمر، معروف به ابن قدوه از کرامیان هیصمی که از خاندانی بزرگ و معروف بود و به دانایی و یارسایی شهرت داشت و نزد سلاطین غوری بویژه غیاث‌الدین حاکم غور و غزنه از مقام ارحمندی برخوردار بود (ابن اثیر، بی‌تا: ۲۴/۲۱۴-۲۱۵). مسجد جامع نیز در این منطقه در دست کرامیان بود و وعظ و سخنرانی در آن را کرامیان بر عهده داشتند (همان: ۲۴/۲۱۶). به این وسیله تبلیغ و ترویج مذهب کرامی در این منطقه به راحتی صورت می‌گرفت به ویژه این که مانند کرامیان نیشابور تحت فشار گروه‌های رقیب قرار نداشتند.

مدارس خاص کرامیان نیز در ناحیه غور وجود داشت و مدرسانی مشهور و با نفوذ نزد سلاطین غوری در این مدارس به تدریس می‌پرداختند. علمای بزرگی از این فرقه مشهور بودند؛ از جمله امام صدرالدین علی هیصم نیشابوری که مدرس مدرسه شهر افشین در خرجستان بود (جوهرجانی، ۱۳۴۲: ۲۶۲). زمانی که ملک غیاث‌الدین غوری از مذهب کرامی روی گرداند و به مذهب شافعی گروید، عنمای کرامی از سلطان رنجیدند و حتی صدرالدین مذکور با ارسال قطعه شعری به سلطان اعتراض کرد وی درین شعر بیان کرده است که خواجه‌گن شافعی در دربار سلاطین قروان است ولی هیچ پندشاهی بر مذهب شافعی نبوده است و بر سلطان ایراد و انتقاد می‌کند که اگر از طریقه پدر و جدش که همگی کرامی بودند خلاف نمود، چرا لااقل بر راه و رسم دیگر سلاطین نرفت و حنفی نگردید. او در این نامه غیاث‌الدین را تنها سلطانی دانسته که شافعی است. غیاث‌الدین از اقدام وی رنجور شد و او را مورد بی‌مهری قرار داد. صدرالدین نیز در غور نماند و به نیشابور رفت و مدت یک سال در آنجا بود و بعد از آن دوباره قطعه شعری در مدح و ثنای سلطان به غور فرستاد و غیاث‌الدین هم وی را بازطلبید (جوهرجانی، ۱۳۴۲: ۱/۳۶۳-۳۶۴).

با وجود اینکه سلطان غوری، شافعی‌مذهب شد، در دوره او کرامیان مورد ضرد و انکار قرار نگرفتند و موقعیت خود را از دست ندادند. زیرا سلاطین غوری به عدم تعصب موصوف بودند (همان: ۱/۳۶۱). کرامیان هرات با اشاعره مخالفت زیادی داشتند. زمانی که سلطان غیاث‌الدین شافعی شده بود، فخرالدین رازی از عنمای بزرگ اشعری به نزد وی در هرات

رفت و بسیار مورد توجه قرار گرفت و سلطان، مدرسه‌ای برای او ساخت. این امر مایه نگرانی کرامیان شد که در هرات در اکثریت بودند و چون فخررازی در مناظرات و مباحثات خود به شدت آنها را محکوم می‌نمود و علناً آنها را رد می‌کرد یا او دشمنی می‌ورزیدند و جدالهایی نیز بر سر این مسائل روی می‌داد که از آن جمله در فیروزکوه آشوبی علیه اشاعره بویژه فخر رازی برپا شد که با دخالت سلطان و دور کردن فخررازی از فیروزکوه، پایان یافت (ابن اثیر، بی تا: ۲۴ / ۲۱۴-۲۱۷). فخررازی در آثارش بسیاری از کرامیه را شدیداً مورد طرد و انکار قرار داده است. اکثر مباحث کتاب «ساسة التقدیس» وی بر ضد عقاید کرامیه است. همچنین در رساله «تفی الحیز و الجہت» و رساله «تفی جہت از ذات ہاری» عقاید کرامیه را رد کرده است (مایل هروی، ۱۳۴۳: ۱۴۳).

بطور کلی کرامیه در سده ششم، بیشتر در ناحیه غور و نجرستان و هرات حضور داشتند و تعداد محدودی از آنها هم در نیشابور بودند. اما به دلیل قوت گرفتن و مستحکم شدن موقعیت دیگر فرق مذهبی مانند شافعی، حنفی و شیعه موقعیت کرامیه ضعیف شد. ضمن اینکه وجهه اجتماعی این مذهب نیز در خراسان بر اثر تلیفات ضد کرامی عخلدوش شده بود به طوری که در اکثر شهرهای خراسان، مردم، کرامیان را باطل می‌شمردند. بنابراین قوت این‌تیر زمانی که غیاث‌الدین و برادرش شهاب‌الدین غوری بر خراسان مسلط شدند به آن دو گفته شد: «مردم همه شهرها کرامیان را گنهکار برمی‌شمارند و خوار می‌انگارند، بهتر است که از مذهب ایشان دوری جوید و آن دو نیز شافعی شدند» (ابن اثیر، بی تا: ۲۴ / ۲۲۳). بنابراین کرامیان که در آستانه حمله مغول در حال افول بودند، با انقراض غوریان و با حمله مغول موجودیت منسجم خود را از دست دادند و دیگر به عنوان گروه و جریانی مستقل استمرار نیافتند.

حاصل سخن

کرامیه به عنوان یکی از فرق تسنن در دوره‌ای ظهور کرد که دیگر مذاهب و فرق مسلمانان دوره رشد خود را می‌گذراندند و هر فرقه سعی در گسترش نفوذ و دستیابی به قدرت اجتماعی برتر داشت. فرق و مذاهبی چون شافعی، حنفی، شیعی و مذهب اعتقادی

اشعری و گروه صوفیان با اعتقادات و سیره عملی خود در این دوره درصدد دستیابی به موقعیت مورد نظر خود بودند و بالطبع این مسأله باعث ایجاد رقابتها و یا درگیری‌هایی بین آنان می‌گردید.

مذهب کرامی پس از ظهور و نشر عقاید، به سبب برخی ویژگی‌هایش به سرعت در جامعه گسترش یافت. این رشد سریع و ناگهانی، بر دیگر فرق مذهبی، ناگوار و ناخوشایند می‌نمود. بنابراین این فرقه‌ها به رقابت با مذهب کرامیه پرداختند که این رقابت‌ها در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، علمی و مذهبی (مباحثه) بود و گاه به جنجال‌ها و درگیری‌ها و زدوخورد نیز می‌انجامید و تلفات و صدماتی بر گروه‌های درگیر وارد می‌کرد.

مواظقت و مخالفت حکومت‌ها نیز در روند رشد یا افول این مذهب مؤثر بوده است، چنان که محمود غزنوی و بعد غوریان در مقاطع خاصی چنین نقشی را ایفا کردند. مذهب کرامیه فقط در نواحی‌ای که بنیان‌گذار آن به آن مناطق مسافرت یا مهاجرت کرده بود انتشار یافت. بنابراین، این مذهب در ایران فقط در خراسان به ویژه منطقه نیشابور و هرات و غور و جوانی آنها انتشار پیدا کرد. ضمن این که به دلیل رشد و سپس افول ناگهانی و رقابت گروه‌های مذهبی دیگر با آن، فرصت گسترش به دیگر مناطق را نیافت. چنان که در دیگر مناطق ایران هیچ گزارشی از وجود کرامیان در اختیار نیست. این گروه نیز مانند برخی دیگر از فرق تا حمله مغول تداوم یافت و پس از آن پراکنده شد و به افول گرایید.

کتابنامه

- ۱- ابن ابی توفاه، عبدالقادر قرشی حنفی، (۱۹۹۳/۱۴۱۳)، *الجواهر المضية فی طبقات الحنفیه*، هجر.
- ۲- ابن اثیر، عزالدین علی، (بی تا)، *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه عنس خلیلی، بولاقسم حالت، علی هاشمی حنزی، به تصحیح مهیار خلیلی، انتشارات کتب ایران.
- ۳- ابن جوزی، جمال‌الدین ابوالفرج، (۱۶۱۵/۱۹۹۵)، *المنتظم فی تواریخ الملوک و الاسم*، تحقیق سهیل زکار بیروت، دارالفکر.
- ۴- ابن عساکر، ابوالقاسم علی، (۱۴۲۰/۱۹۹۶)، *تبیین کذب المفتوی فی ما ینسب الی الامام ابی الحسن الأشعری*، تعلیقات محمد زاهد الکوثری، مکتبه الازهریه للتراث.
- ۵- ابن فتنق، ابوالحسن علی بن زید، (۱۳۱۷)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح احمد بهمنیار، بنگاه دانش.
- ۶- ابن منور مرینی، محمد، (۱۳۶۶)، *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید*، تصحیح محمدرضا شفیعی، تهران، آگاد.
- ۷- فسفراتی، ابی‌المظفر شاهفور بن طاهر، (۱۳۷۴/۱۹۵۵)، *التبصیر فی الدین و تمیز الفرقه الناجیه عن الفرق الهالکین*، بغداد، مکتبه المثنی.
- ۸- بغدادی، ابو منصور عبدالقادر، (۱۳۳۳)، *تاریخ مذاهب اسلام یا ترجمه الفرق بین الفرق*، ترجمه محمدجواد مشکور، تبریز، کتابفروشی حقیقت.
- ۹- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، (۱۳۵۰)، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی‌اکبر فیاض، مشهد، دانشگاه مشهد.
- ۱۰- جرفلاقی، ابوالشرف ناصح بن ظفر، (۱۳۴۵)، *ترجمه تاریخ بیهقی*، به تصحیح جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۱۱- جمال‌الدین ابوروح، لطف‌الله بن ابی سعید بن ابی اسعد، (۱۳۶۶)، *حالات و سخنان ابو سعید ابوالخیر*، مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، آگاد.
- ۱۲- جوزجانی، منتهج‌الدین سراج، (۱۳۴۲)، *طبقات ناصری*، ج اول، تصحیح عبدلحی حبیبی قندهاری کابل، انجمن تاریخ افغانستان.

- ۱۳- (۱۹۵۳)، *طبقات ناصری*، ج نوه، تصحیح عبدالحی حبیبی
قندهاری، دانشگاه پنجاب، لاهور.
- ۱۴- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله. (۱۳۷۵)، *تاریخ نیشابور*، ترجمه محمد بن حسین خلیفه نیشابوری،
تصحیح محمدرضا شعبی کدکنی، نشر آگه.
- ۱۵- حکیم سمرقندی، ابوالقاسم. (۱۳۴۸)، *ترجمه السواد الاعظم*، به اهتمام عبدالحی حبیبی، بنیاد
فرهنگ ایران.
- ۱۶- رازی، سید عرفقی بن ناعی حسنی. (۱۳۱۳)، *تجسرة العوام فی معرفة مقالات الانام*، به تصحیح
عباس اقبال، تهران، مطبعة مجلسی.
- ۱۷- زرین کوبه عبدالحسین. (۱۳۵۷)، *جستجو در تصوف ایران*، تهران، نیرکین.
- ۱۸- سبکی، تاج‌الدین ابی نصر عبدالوهاب بن علی. (۱۲۸۳)، *طبقات الشافعیة الکبری*، تحقیق محمود
محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحوی، مضعه عینی البابی الحلبی و شرکاء
- ۱۹- شعبی کدکنی، محمدرضا. «روابط شیخ جام با کرامیان عصر خویش»، *مجله دانشکده*
ادبیات تربیت معلم، ش ۷۶، پاییز ۱۳۶۳ و بهار ۱۳۶۴، صص ۳۹-۵۰.
- ۲۰- «سخنان نویافته دیگر از محمد بن کرام»، *مطالعات عرفانی*، ش
سوم، بهار و تابستان، ۱۳۸۵، صص ۵-۱۴.
- ۲۱- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم. (۱۳۵۸)، *توضیح المثل ترجمه المثل و نحل*، ترجمه
مصطفی خالقداد هاشمی، تهران، بی‌تا.
- ۲۲- صریفینی، ابوسحاق ابراهیم بن محمد (گردآورنده). (۱۴۰۳/۱۳۶۳)، *تاریخ نیشابور المنتخب من*
السیاق، (تألیف عبدالناصر فارسی)، قم، جامعه المدرسین فی الحوزة العلمیه فی قم مقدسه.
- ۲۳- غزنوی، خواجه سدیدالدین محمد. (۱۳۴۵)، *مقالات ژنده بیل*، مقدمه حسن‌الله مؤید سستنجی،
تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲۴- فرای، ریچارد. (۱۳۵۸)، *عصر زرین فرهنگ ایران*، ترجمه مسعود رجینیا، تهران، سروش.
- ۲۵- فخر رزی، فخرالدین محمد بن عمر. (۱۴۱۳/۱۹۹۳)، *اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین*،
تحقیق محمد زینهم محمد عزب، قاهره، مکتبه منبوی.

- ۲۶- مادلونگه ویلفرد، (۱۳۷۷)، *فرقه‌های اسلامی*، ترجمه ابوالقاسم سری، انتشارات اساطیر.
- ۲۷- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه عینیقی منزوی تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- ۲۸- ملامود مرگرت (۱۳۷۹)، «کرمیه در نیشابور»، *خراسان پژوهی*، ترجمه محمد نظری هاشمی، سال سوم، شماره اول مشهد، آستان قدس رضوی.
- ۲۹- مایل هروی، غلامرضا، (۱۳۴۳)، *شرح حال و زندگی و مناظرات امام فخر رازی*، جدی.
- ۳۰- نظام عقلی، سیف‌الدین حاجی بن نظام (۱۳۳۷)، *آثار الوزرا*، ترجمه میرجلال‌الدین حسینی آرموی، تهران، دانشگاه تهران.